

تقلید در عصر حکومت اسلامی مبتنی بر اندیشه انتصاب

دریافت: ۹۶/۱۲/۲۳

تأیید: ۹۷/۱۲/۲۸

مهدی نارستانی*

و موسی زرقی**

چکیده

علم فقه با موضوع افعال مکلفین در یک تقسیم‌بندی به دو عنوان کلی فقه عبادات و معاملات تقسیم می‌گردد که در بیان فقها، تقلید در این دو حوزه هیچ تفاوتی نداشته و تعدد مرجعیت هیچ منعی ندارد. اما آنچه نیازمند بررسی بیشتر است، اینکه در صورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت و با توجه به بحث رهبری فقیه جامع‌الشرائط و تصویب قوانین اسلامی در این حکومت بر مبنای فتاوی ایشان آیا هنوز هم دوگانه مرجعیت و رهبری در تمام یا برخی از ابواب فقه وجود دارد یا خیر؟ این نوشتار با مبنا قرار دادن اندیشه انتصاب فقیه جامع‌الشرائط در عصر غیبت و با مراجعه به کتاب‌ها و مقالات مطرح‌شده پیرامون ولایت فقیه و مباحث مرتبط به اجتهاد و تقلید سامان یافته است. برآیند پژوهش حاضر آن است که در صورت تشکیل حکومت اسلامی با رهبری فقیه جامع‌الشرائط بر مبنای اندیشه انتصاب، در احکام مرتبط به فقه معاملات، دوگانه‌ای به عنوان مرجعیت و رهبری وجود ندارد و قوانین برای همگان لازم‌الاتباع هستند. در باب احکام مرتبط به فقه عبادات دو نظر وجود دارد: برخی از پیروان اندیشه انتصاب، سمت افتا را منصب خاص ولی فقیه می‌دانند، اما از نگاه برخی دیگر، فقها در فقه عبادات مستقل هستند و دوگانه مرجعیت و رهبری هنوز وجود دارد.

واژگان کلیدی

انتصاب، تقلید، رهبری، عبادات، معاملات

* دانش آموخته حوزه و دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزای دانشگاه شهید مطهری تهران:

mehdinarestani@yahoo.com

** عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه حکیم سبزواری.

مقدمه

دین اسلام به عنوان مصنوع و مجعول خداوند متعال، مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است و توسط گزاره‌هایی گزارش داده می‌شود که محتوای این گزاره‌ها دین است. تدین که فعل افراد است، عبارت از پذیرش محتوای این گزاره‌هاست که از این پذیرش به «ایمان» نیز تعبیر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹ج)، ص ۱۹). بُعدی از دین که مربوط به قوانین فقهی و حقوقی است، راه رسیدن و اکتساب گزاره‌های آن در زمان حضور معصوم 7 با عصر غیبت ایشان متفاوت است و آنچه در عصر غیبت به عنوان راه رسیدن به فروع دین در کتاب‌های فقهی مطرح شده بحث اجتهاد و تقلید است. برخی با اجتهاد و برخی با تکیه بر تقلید و عده‌ای هم در سلوک احتیاط در صدد اکتشاف تطابق اعمال و رفتار خود با اراده الهی هستند.

آنچه به عنوان شرط اساسی برای جواز تقلید از کسی در فقه معین شده اجتهاد است که ممکن است برای افراد متعددی این شرط در کنار سایر شرایط لازم برای مرجعیت حاصل گردد و این تعدد، بنا بر نظر مشهور، مانعی برای تقلید نیست. در مورد این مطالب بحث‌هایی در کلام فقها مطرح شده، اما سؤالی که بدان پرداخته نشده این است که در عصر تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر اندیشه نصب و استقرار حاکمیت فقیه در صورت وجود افراد متعددی که شرایط فقهی برای تقلید از ایشان موجود است، آیا از حیث نظری، علمی، عملی و اجرایی امکان تقلید به معنای قبل از این دوره وجود دارد؟ به تعبیر دیگر، آیا دوگانه تقلید و رهبری امکان بروز و ظهور دارد؟

جهت پاسخ به این سؤال، ابتدا اشاره‌ای به جایگاه و اهمیت تقلید، مفهوم‌شناسی و قلمرو آن و همچنین مفهوم‌شناسی اندیشه انتصاب لازم بنظر می‌رسد و با توجه به این مقدمات، به تحلیل تقلید در عصر حکومت اسلامی، مبتنی بر اندیشه انتصاب پرداخته می‌شود.

جایگاه و اهمیت تقلید

انسان عاقل و بالغ به عنوان بنده خداوند سبحان نسبت به رفتار خود در مقابل آفریدگار خود مسؤول است که از آن به فروع دین و یا احکام عملی یاد می‌شود که عبارت است از وظایف شرعی که مکلفین باید به آن عمل کنند و از آنجا که هر عملی دارای حکم و دستور خاصی است، مکلف باید به آن احکام آشنا باشد و عملش را مطابق آن اتیان نماید تا از این رهگذر به وظیفه بندگی خود عمل نموده باشد.

از سوی دیگر، می‌دانیم که یافتن احکام عملی و رسیدن به فروع دینی، نیازمند علوم پیش‌نیاز فراوانی است که به متخصص آن مجتهد گویند که با فراگرفتن آنها و دقت و ممارست فراوان می‌تواند به استنباط احکام شرعی بپردازد. بدیهی است که آشنایی به این علوم و بدست آوردن قدرت استنباط، امر ساده‌ای نیست که همگان بتوانند از عهده آن برآیند؛ چراکه از یک سو همگان توان و انگیزه ورود به این عرصه را ندارند و از سوی دیگر، اگر همگان بخواهند به این امر خطیر بپردازند، امور اجتماعی دیگر انسانها به مخاطره می‌افتد. از این رو، آنچه مشکل‌گشایی می‌نماید، مسأله تقلید از مجتهدان و صاحب نظران دینی است.

مفهوم‌شناسی تقلید و اجتهاد

تقلید، مصدر «قَلَدَ» که حروف اصلی آن «قَلَد» است، به تعبیر برخی از اهل لغت هرگونه تعلق به همراه گره را گویند (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۹، ص ۳۰۵) و برخی دیگر گویند قلد (بر وزن فلس) به معنای تاییدن است. لذا جمله: «قلد الجبل: قتل»؛ یعنی ریسمان را تابید، قلد و مقلود به معنای تابیده است و قلاده به کسر قاف تابیده‌ای است که به گردن بندند از ریسمان باشد یا نقره یا چیز دیگر (قریشی، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۳۰) و «تقلید بدنه» به معنای آن است که قلاده و یا نشانه‌ای به گردن شتر قربانی بیندازند، به نشانه آنکه قربانی حج است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۵۲۷ و صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۴۸).

برخی در جمع‌بندی تعاریف گوناگون اهل لغت، دو وجه مشترک ذکر کرده‌اند:

۱. واژه «تقلید» دو مفعولی است و به معنای آن است که قلاده‌ای را بر گردن کسی بیندازند.
۲. اگر با «فی» به مفعول دوم متعدی شود، به معنای تبعیت می‌آید (مکارم، ۱۴۲۷ق، ص ۴۹۳).

اما تقلید در اصطلاح، «امام خمینی»^۱ بیان می‌کند: تقلید عمل‌کردنی است که مستند به فتوای فقیه معینی باشد (امام خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۵). برخی از فقها در بیان معنای اصطلاحی تقلید تصریح کرده‌اند که تقلید در لغت به معنای قلاده‌انداختن به گردن دیگری است. بنابراین، تقلید عامی از مجتهد، بدین معناست که او (عامی) صحت اعمال خود را به گردن وی (مجتهد) می‌نهد. این معنا از برخی روایات نیز فهمیده می‌شود. البته بازگشت چنین گردنگیری شخصی به تعهد شخصیت حقوقی است؛ یعنی حجیت ادله استنباط احکام، عهده‌دار صحت عمل شخصی مجتهد از یک‌سو و تجویز افتای او از سوی دیگر و اعتبار فتوای او برای غیر متخصص از سوی سوم و صحت فقهی عمل مقلد از سوی چهارم است. پس در واقع، غیر متخصص از «ادله معتبر» تقلید می‌کند، لیکن بواسطه هدایت متخصص استنباط، یعنی مجتهد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۵۱).

در خصوص تعریف اصطلاحی تقلید، اقوال متفاوت دیگری وجود دارد که برخی عبارت‌ها و تعابیر به این شرح است:

۱. قبول قول دیگری (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۷۳ و شریف مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۶۵).
۲. عمل به قول دیگری (مرتضوی لنگرودی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۱۰).
۳. اخذ به قول دیگری (کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۷۳).

گرچه این تعابیر بر مفاهیم مختلفی دلالت دارند، ولی با توجه به اینکه در این تحقیق، بنای ورود به این مباحث را نداریم، لذا از تحلیل این عناوین صرف نظر می‌شود. قدر متیقن همه این عبارت‌ها که مورد نیاز این پژوهش است، این‌که یکی از راه‌های رسیدن به گزاره‌های دین برای فرد مکلف، در آن بعد از دین که مربوط به

قواعد فقهی و حقوقی است، رجوع به مجتهد است؛ خواه این رجوع از نوع التزام قلبی به فتوای مجتهد باشد؛ هر چند عملی انجام نشود یا التزام توأم با عمل باشد یا نفس عمل به فتوای مجتهد یا عمل مستند به فتوای مجتهد باشد و یا آموختن فتاوی مجتهد جهت عمل به آن باشد (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۵۸۱).

قلمرو تقلید

همانطور که در ابتدای این نوشته در تعریف دین بیان شد، دین اسلام به عنوان مصنوع و مجعول خداوند متعال که مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است، توسط گزاره‌هایی گزارش داده می‌شود و محتوای این گزاره‌ها دین است و تدین که فعل افراد است، عبارت از پذیرش محتوای این گزاره‌هاست که از این پذیرش به «ایمان» تعبیر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹ج)، ص ۱۹). از این تعریف ابعاد و قسمت‌های سه‌گانه دین؛ یعنی اعتقادات، اخلاقیات و احکام عملی روشن می‌گردد. اصول دین و احکام اعتقادی تقلیدناپذیرند و باید در این ارتباط تحقیق کرد و به یقین یا اطمینان رسید. این نکته در میان علمای اسلام؛ اعم از شیعه و اهل سنت مشهور است؛ هر چند گروهی تقلید در اصول دین را نیز جایز شمرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۵۰۸).

نظر به اینکه محدوده امکان تقلید، احکام عملی است و علمی که متکفل بیان این مسأله است، علم فقه می‌باشد، در نتیجه در مسائل فقهی است که امکان تقلید مطرح می‌شود و با توجه به تقسیم‌بندی علم فقه، قلمرو و محدوده تقلید معین می‌گردد. لذا ابتدا تقسیم‌بندی را بیان نموده و در ادامه به بحث تقلید در این امور می‌پردازیم.

با توجه به اینکه در تقسیم‌بندی فقه، نظرات متفاوت است، این پژوهش مطابق تقسیم‌بندی «سلار» پیش می‌رود. وی فقه را به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم کرده و بخش دوم را نیز در دو قسمت «عقود» و «احکام» و احکام را نیز به نوبه

خود در دو بخش: «احکام جزائی» و «سایر احکام» دسته بندی نموده است (دیلمی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۰۵-۲۸). برخی از نویسندگان نظر به این دارند که «محقق حلی» با الهام از روش «سَلَّار»، «کتاب شرایع» خود را بر چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام پایه‌گذاری کرده است (مدرسی طباطبایی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱)؛ البته در مباحث این نوشتار صرفاً تقسیم ابتدایی که تقسیم احکام به عبادات و معاملات است، دارای اهمیت می‌باشد.

آنچه از آرا و فتاوی فقها مشهود است، اینکه ایشان در بحث تقلید در ابواب فقه هیچگونه تفاوت و تمیزی بین عبادات و معاملات قائل نیستند (کاشانی، ۱۴۲۶ق، ص ۶۶۰؛ محدث قمی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۰ و تبریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱) و هر آنچه مثلاً در تقلید عبادات شرط است، در تقلید معاملات هم شرط دانسته‌اند (نراقی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۲۸۵). البته در بحث تبعیض در تقلید گفته شده است که اگر مجتهدی در احکام عبادات اعلم باشد و مجتهد دیگری در احکام معاملات، احتیاط آن است که مکلف تقلید را تقسیم نماید؛ یعنی در عبادات از اولی و در معاملات از دومی تقلید نماید (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۲۶) که این مربوط به شرط اعلمیت و تفاوت مجتهد در این دو باب است که ارتباطی با تقسیم‌بندی ابواب فقه ندارد.

ماهیت اندیشه انتصاب

قبل از تعریف این نظریه، لازم بنظر می‌رسد مختصری از تاریخچه آن، مورد بررسی قرار گیرد تا جایگاه آن بهتر تبیین شود. در خصوص پیشینه این نظریه با این سؤال روبرو هستیم که آیا واژه «انتصاب» از آغاز در موضوع «ولایت فقیه» وجود داشته یا بعداً به آن افزوده شده است؟

بررسی پیشینه موضوع ولایت فقیه، در متون فقهی شیعه، نشان می‌دهد که نخستین نظریه‌پردازان این موضوع، سخن خویش را تحت عنوان «ولایت فقیه» مطرح کرده‌اند؛ هرچند ارتکازات آنها جز انتصاب نبوده است، اما واژه «انتصاب» در آن به چشم نمی‌خورد. در سالیان اخیر، با گسترش مباحث مربوط به فلسفه سیاسی اسلام،

بطورکلی و ولایت فقیه بطور خاص - که به دنبال انقلاب اسلامی ایران پدید آمد - و با توجه به تعامل فکری با دنیای غرب و فلسفه‌های سیاسی مطرح در مغرب زمین، نظریه‌هایی جدید در زمینه حکومت ظهور کرد که یکی از آنها گرایش خاص به «انتخاب» بود. بدین سان، میان متفکران شیعه، نظریه دیگری پیدا شد که برای جداسازی این دو گروه، واژه «انتصاب» و «انتخاب» به نظریه «ولایت فقیه» اضافه شد (جعفرپیشه فرد، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲). البته این دو اندیشه منشعب شده از نظریه نصب عام فقیه در عصر غیبت است (لک زایی، ۱۳۸۶، ص ۴۶) که این نظریه قدمت طولانی دارد. در ادامه به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی دیدگاه انتصاب و در ضمن آن اشاره‌ای هم به دیدگاه انتخاب می‌گردد.

الف) انتصاب در لغت

«انتصاب» مصدر باب افتعال است که ریشه لغوی آن (نصب) است و در لغت به معنای «برپاداشتن» است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۶۷ و ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۳۴).

ب) انتصاب در اصطلاح

الف) فقه عبادات: کلمه انتصاب در فقه عبادی به معنای راست نگاه داشتن گردن یا کمر که از آن در باب صلات سخن رفته است؛ مانند انتصاب کمر در نماز در حال قیام و پس از رکوع و اینکه انتصاب گردن هنگام قیام، مستحب است (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۶۷۶).

ب) فقه سیاسی: کلمه انتصاب در فقه سیاسی بدین معنا است که فقیهان جامع الشرائط، از سوی ائمه : به منصب ولایت منصوب شده‌اند و شرعاً مجاز به اعمال ولایت و انجام تصرفات مختلف در امور هستند (قاسمی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۶۲) و به عبارت دیگر:

نصب به این معناست که در عصر غیبت، فقیهی که واجد شرایط علمی و عملی است، از سوی امامان معصوم : به سیمت افتا، قضا و ولا رسیده

است. نصب، به معنای تعیین صاحب عنوان برای مقام و سِمَت است و این غیر از اعلام شرایط است. مردم مسلمان، در جریان سمت افتا و قضا، فقیه را انتخاب نمی‌کنند که وکیل آنان باشد برای به دست آوردن فتوا یا برای استنباط احکام قضایی و اجرای آنها. مسأله ولایت نیز که سِمَت سوم فقیه است، همین‌گونه می‌باشد و مردم مسلمان او را وکیل خود برای حکومت نمی‌کنند. فقیه، نایب امام معصوم 7 است و بنابراین، ولیّ الافتاء، ولیّ القضاء و ولیّ الحکومة است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (ب)، ص ۳۸۹).

نصب بر دو گونه است:

۱. نصب خاص: نصب خاص؛ یعنی تعیین یک شخص معین؛ مانند «مالک اشتر» که از سوی امیر مؤمنان 7 برای حکومت و ولایت منصوب شد یا «مسلم بن عقیل» که نماینده امام حسین 7 در کوفه بود.

۲. نصب عام: نصب عام نیز به معنای تعیین فقیه جامع شرایط مقرر در فقه برای افتا، قضا و رهبری است، بی آنکه به شخص معین یا عصر معلوم یا مکان معهود اختصاص یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (الف)، ص ۸۳).

جهت تبیین کاملتر این اندیشه به صورت مختصر به اندیشه در مقابل آن؛ یعنی اندیشه انتخاب اشاره می‌شود؛ با این توضیح که نصب عام در زمان غیبت در مقام ثبوت و اثبات منتفی است و نمی‌توان پذیرفت که همه فقیهان یا یکی از ایشان از جانب شارع به ولایت سیاسی بر امت نصب شده باشند. بنابراین، حکومت اسلامی در زمان غیبت انتخابی می‌باشد و حق تعیین سرنوشت سیاسی و انتخاب حاکم از بین واجدین شرایط به مردم واگذار شده است و به عبارت دیگر، ولایت فقیه به معنای «خبری» نیست، بلکه به معنای «انشایی» است. یکی از فقهای معاصر در بیان فرق جوهری میان معنای خبری و انشایی در ولایت فقیه می‌گوید:

ولایت فقیه به مفهوم خبری به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع بر مردم ولایت و حاکمیت دارند؛ چه مردم بخواهند و چه نخواهند و مردم اساساً حق انتخاب رهبر سیاسی را ندارند. ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی به

معنای این است که باید مردم از بین فقیهان بصیر، لایق‌ترین فرد را انتخاب کنند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند. فقیهان عادل‌ی که انتخاب نشده‌اند، ولایت بالفعل ندارند؛ اگرچه صلاحیت ولایت داشته باشند، تنها فقیه منتخب مردم حق تصرف در کارهای عمومی را دارد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۲۷۵).

تقلید در زمان زعامت فقیه بر جامعه

نظر به اینکه مکلف جهت رسیدن به گزاره‌های دین در حوزه قواعد فقهی و حقوقی در عصر غیبت معصوم 7 یا باید به مقام اجتهاد برسد و یا احتیاط پیشه نماید و یا در طریق تقلید قدم نهد و با توجه به اینکه در اکثر کتابهای فقهی که سخن از تقلید و احکام و آداب و سایر مسائل آن بیان شده است، کمتر توجه به این امر شده است که آیا تقلید در عصر غیبتی که حکومت اسلامی در آن تشکیل شده است، با زمانی که حکومت اسلامی وجود ندارد، یکسان است؟ این نوشتار در صدد پاسخ به این سؤال است که آیا به مانند عصر حضور معصوم 7 بویژه زمانی که ایشان حکومت و حاکمیت داشته‌اند، رسیدن و دریافت گزاره‌های دینی متفاوت با عصر غیبت است؟ آیا در عصر تشکیل حکومت اسلامی توسط فقیه جامع شرایط مبتنی بر اندیشه انتصاب، رسیدن به گزاره‌های دینی مانند زمانی است که حکومت غیر اسلامی بر مردم حاکم است؟ برای تبیین این ابهام به بحث تقلید در دو حوزه فقه معاملات و فقه عبادات در عصر تشکیل حکومت اسلامی توسط فقیه مبتنی بر اندیشه انتصاب پرداخته شده است.

الف) تقلید در فقه معاملات

با توجه به اینکه آنچه از فقه معاملات جنبه اجتماعی دارد، بنا بر قاعده باید بصورت قانون در بیاید و در جامعه اسلامی که حکومت اسلامی در آن مستقر است نمی‌تواند غیر از این باشد و در این حالت، در فرض مشروعیت و امکان تقلید، بدیهی است که امکان دارد در برخی موارد یا مسائل تعارض و اختلاف قانون با فتوای مرجع تقلید یک شهروند پدید آید. قبل از بیان راه حل تعارض، آیا بروز تعارض

با توجه به ادله ولایت فقیه طبق اندیشه انتصاب، امکان وقوعی دارد یا خیر؟ جهت تبیین این مطلب ابتدا باید ماهیت قوانین و سپس سنجش ادله شرعی تقلید و ادله تبعیت از ولی فقیه بررسی شود.

لازم به ذکر است، در اندیشه انتصاب اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود، مربوط به «علم کلام» است. البته پس از اثبات ولایت فقیه در علم کلام، در علم فقه نیز از دو جهت، سخن از ولایت فقیه بمیان خواهد آمد. اول آنکه، چون خداوند در عصر غیبت، ولایت را برای فقیه تعیین فرمود، پس بر فقیه جامع‌الشرائط واجب است که این وظیفه را انجام دهد و دوم اینکه بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی، قضاوت‌ها و ولایت‌های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می‌شود، اطاعت کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (ب)، ص ۱۴۴). حکومت‌ها فقط در مسائل اجتماعی مردم ورود می‌نمایند و در حیطه مسائل شخصی و خصوصی افراد هیچگونه دخالتی ندارند. فقه شیعه تمام موارد اجتماعی و شخصی افراد و حتی ارتباط فرد با خالق خود را بیان نموده‌اند و تقسیم‌بندی به فقه عبادات، فقه معاملات (فقه مدنی، فقه جزایی، فقه قضایی، فقه سیاسی) در کتاب‌های فقهی بیانگر این نکته است.

یکی از گفتمان‌های مشهور و مسلم در نزد قائلان به حکومت اسلامی فقیه در عصر غیبت این است که تشکیل حکومت در عصر غیبت، در حقیقت همان بازگرداندن حاکمیت جامعه به محور الهی آن است که از نظر ایشان محور الهی فقیه بوده و این در حقیقت، ادامه مبارزه سیاسی ائمه : بوده است (خامنه‌ای، ۱۳۹۳، ص ۲۶۹) و ولایت فقیه در عصر غیبت، ادامه ولایت امامان معصوم : است (هادوی تهرانی، ۱۳۸۹، ص ۶۳). در نتیجه حاکمیت فقیه به عنوان اسلام‌شناس، امری بدیع و جدیدی نیست و حکومت او ادامه حکومت معصوم و ایشان صرفاً مجری احکام و قوانین است و در مکتب حقوق اسلام، قانونگذار واقعی، خداوند متعال است. البته انحصار حق قانونگذاری به خداوند، نتیجه طبیعی جهان‌بینی توحیدی اسلام است. بر اساس دیدگاه توحیدی و خدامحوری اسلام، پذیرش هر قانونی، به جز قانون الهی، شرک محسوب

می‌شود؛ همان‌سان که اطاعت و پرستش هر کسی جز او، شرک تلقی می‌گردد و البته ممکن است خداوند، خود به پیامبران و ائمه و یا گماشتگان و جانشینان ایشان، اجازه وضع برخی از قوانین و مقررات اجرایی را بدهد - همانطور که دستور اطاعت از آنان را داده است - و روشن است که در چنین مواردی، نه جعل قانون شرک محسوب می‌شود و نه اطاعت از غیر خدا؛ چراکه این دو نیز در واقع، تجلی دیگری از توحید عملی انسان است (ملک افضلی، ۱۳۸۷، ش ۴۸، ص ۱۵۵).

لذا با این بیانات، اولین وظیفه حاکم و ولی فقیه جهت اجرای احکام اسلام، شناختن و تعریف و بیان و ابلاغ قوانین حکومت اسلامی معصوم است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که با توجه به فاصله طولانی بین عصر حکومت اسلامی معصومین در قرن اول با حکومت اسلامی فقیه غیر معصوم در عصر کنونی، موجب شده است که امر تشخیص قوانین قطعی و دقیق حکومت اسلامی عصر عصمت مشکل گردد. لذا باید ابتدائاً آنها را کشف نماید که علم فقه کاشف آن و آنچه امروزه ابزار کشف از حکم الهی است، به تعبیر شهید اول، فتوا و حکم فقیه است، هر دوی آنها اخبار از حکم خداوند سبحان می‌دهند (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲۰).

در نتیجه آنچه در قانون حکومت اسلامی فقیه در عصر غیبت باید مورد توجه قرار گیرد، نظرات فقهی است. حال سؤال این است که با توجه به تعدد صاحب‌نظران و اختلاف نظرات، کدام نظر باید ملاک و معیار باشد؟

جهت تعیین ملاک و معیار تقنین؛ اعم از کیفری و مدنی بر مبنای اندیشه نصب، ابتدا ساختار سیاسی حکومت اسلامی بر مبنای این اندیشه تشریح می‌گردد.

جهت تبیین این مطلب، ابتدا باید سه مؤلفه کسب قدرت و اعمال قدرت و توزیع قدرت از مؤلفه‌های فرآیند قدرت در این اندیشه تشریح گردد تا در ادامه تأثیرگذاری آنان بر تعیین فتوای معیار مبین شود.

کسب قدرت

در تبیین فرآیند کسب قدرت بر مبنای اندیشه انتصاب، برخی از فقهای معاصر بیان

کرده‌اند که مقتضای برهان عقلی محض بر ضرورت ولایت فقیه آن است که ولایت فقیه، به عنوان تداوم امامت امامان معصوم می‌باشد و چون امامان معصوم :، ولی منصوب از سوی خداوند هستند، فقیه جامع‌الشرائط نیز از سوی خداوند و امامان معصوم، منصوب به ولایت بر جامعه اسلامی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹ ب)، ص ۲۱۲). نتیجه این دیدگاه آن است که اعمال قدرت فقیه ناشی از نصب الهی اوست. در توضیح این کلام که گفته می‌شود فقیه جامع شریط، همه اختیارات پیامبر و امامان معصوم : را داراست، برخی بیان کرده‌اند: مقصود از این عبارت، اختیارات مربوط به اداره جامعه و حکومت است و هیچکس چنین ادعایی ندارد که مقام معنوی فقیه، همانند مقام معنوی آن بزرگان الهی است که مظاهر اسمای حسنای الهی هستند و آنچه آنان دارند، او نیز دارد (همان، ص ۱۷۷) و مردم در این اندیشه در کسب قدرت فقیه و اعطای قدرت به او نقشی ندارند؛ چراکه حاکمیت فقیه جامع‌الشرائط، همانند حاکمیت پیامبر ﷺ و امامان معصوم : است؛ یعنی همانگونه که مردم، پیامبر و امامان را در اداره جامعه اسلامی وکیل خود نکردند، بلکه با آنان بیعت نموده، ولایت آن بزرگان را پذیرفتند، در عصر غیبت نیز مردم با جانشینان شایسته و به حق امام عصر (عج) که از سوی امامان معصوم به عنوان حاکم اعلام شده‌اند، دست و پیروی و بیعت می‌دهند (همان، ص ۲۱۳).

اعمال قدرت

در زمینه اعمال قدرت توسط فقیه، طرفداران نظریه انتصاب بر این باورند که چگونگی اعمال قدرت فقیه بر اساس حفظ و تأمین مصالح اسلام و مسلمانان و به دور از استبداد و دیکتاتوری تعیین می‌گردد و فقیه مجاز است در جمیع شؤون و امور مربوط به جامعه و حتی اشخاص، بمنظور حفظ مصالح نظام دین و مسلمانان اعمال قدرت کند و او می‌تواند فراتر از احکام اولیه اسلام و قانون اساسی عمل نماید تا نظام سیاسی محفوظ و مصالح مسلمین و امت اسلامی تأمین گردد (لک زایی، ۱۳۸۶، ص ۹۸).

توزیع قدرت

برخی از طرفداران نظریه انتصاب، پیرامون نحوه توزیع قدرت در جامعه مقرر کرده‌اند:

گرچه «مرحوم نائینی» تجزیه قوا را می‌پسندند، ولیکن بر اساس اصل مکتب، تجزیه قوا و استقلال آنها غلط است. در مکتب اسلام، حاکم که اصل حکم از او تراوش می‌کند، باید پاکترین، پاکیزه‌ترین، عاقل‌ترین، متفکرترین، اسلام‌شناس‌ترین، پیغمبرشناس‌ترین و مجردترین افراد امت باشد. حکم از سمت ولی فقیه تنازل می‌کند و به شکل مخروطی پایین می‌آید و هر چه پایین‌تر می‌آید، دایره مخروط، بزرگتر می‌شود تا به سطح عامه مردم می‌رسد و همه قوای سه‌گانه، مندرک در اراده و امر اوست و ولی فقیه است که در رأس این مخروط بزرگ قرار دارد (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۲۲۲).

آنچه از مجموعه فرآیند قدرت که در سطور فوق پیرامون این اندیشه ارائه شد، می‌توان گفت منشای قدرت، نصب الهی و محدوده اعمال قدرت همانند معصومین است و ساختار هرم قدرت ابتدا از رأس مخروط تشکیل می‌شود. لذا در این ساختار سیاسی که حکومت در تمام ابعاد و زوایایش، از ولی فقیه شروع می‌گردد، دیگر سخن گفتن از فتوای معیار از حیث موضوعی جایگاه ندارد؛ چرا که حکومت در اندیشه انتصاب با خواست و اراده ولی فقیه تشکیل می‌گردد و حتی اعتبار قانون اساسی بنا بر پذیرش ایشان است، پس به طریق اولی معیار در تشخیص قانون در تمام حوزه‌ها نظر فقهی ایشان خواهد بود. همچنین می‌توان نتیجه گرفت که در حکومت اسلامی فقیه، تمام فقه معاملات با توجه بنظر فقهی ولی فقیه در قالب و نام قانون به جامعه ارائه می‌گردد و تنها حوزه فقه عبادات می‌ماند که فقیه حاکم، نظر فقهی خاص خود را در این حوزه دارد، اما در قالب قانون بیان نمی‌شود؛ چراکه در راستای اعمال حاکمیت او نیست.

بعد از تبیین اینکه قوانین در حکومت اسلامی فقیه، مبتنی بر اندیشه سیاسی انتصاب بر مبنای فتوای فقیه حاکم است، باید به این سؤال پرداخت که آیا ماهیت قوانین

بصورت کلی؛ یعنی قوانین بما هو قوانین در حکومت اسلامی در عصر غیبت، مجموعه‌ای از فتاوا است یا حکم حکومتی است؟

برخی از اندیشمندان و فقها تصریح دارند بر اینکه: «آنچه امروزه در جامعه اسلامی به همین شکل که دستگاه قانونگذاری مملکت دارد اجرا می‌کند و قانون می‌گذارد و دستگاه اجراکننده مملکت آن را اجرا می‌کند، اینها همه‌اش احکام حکومتی ولی فقیه است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۳، ص ۲۷۵). با این دیدگاه، وقتی قوانین احکام حکومتی شد و از ویژگی بارز حکم حکومتی این است که این احکام برای همه، حتی مجتهدین دیگر حجت و معتبر است و بر آن‌ها لازم است، ترتیب اثر بدهند (منتظری، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۰). بنابراین، دیگر موضوع تقلیدکردن منتفی می‌شود؛ چراکه وقتی خود مجتهد ملزم به اطاعت از قانون است، به طریق اولی مقلدین هم باید از قوانین پیروی نمایند. اما در مقابل این نگاه، نظر دیگری هم وجود دارد و آن اینکه قوانین، یک مجموعه منسجم و منظم که منطبق بر حکم الهی (فتوا) توسط کارشناسان با یک نگرش و ادبیات همگانی تدوین یافته است که این را می‌توان از گفتار برخی اندیشمندان استنباط و استظهار نمود که در ادامه عین عبارات ایشان ذکر می‌گردد:

خود قانون اسلامی، مشورت‌پذیر و اکثریت‌بردار نیست و قانون اسلام را خداوند تعیین می‌کند، ولی در تشخیص قانون الهی، آنجا که دقیقاً روشن نباشد، مشورت و نظر اکثریت کارشناسان فقهی معیار است. تشخیص قانون، غیر از تأسیس قانون است. تشخیص، امر الناس است، نه امر الله، ولی قانون امر الله است که محقق و مدون است و مردم باید بفهمند که قانون خدا چیست و این تشخیص، اگر راجع به حکم باشد، با مشورت فقیهان حاصل می‌شود و اگر راجع به موضوع باشد، با مشورت کارشناسان حاصل می‌گردد و لذا در روایات معصومین: «به ما دستور داده شده که در تشخیص حکم صحت و سقم دو روایت متعارض، آن که مشهورتر است را بگیریم و آن را که شاذ و نادر است، رها کنیم (جوادی آملی، ۱۳۸۹ (ب)، ص ۴۳۴).

با توجه به این بیان که قانون حکومت اسلامی، حکم حکومتی نیست، بلکه فتاوی

مقام رهبری است، باید به بررسی ادله تبعیت از ولایت فقیه و ادله تقلید پرداخته شود که در اینجا هم دو امر و نظر فقهی وجود دارد: امر اول این است که آیا با استقرار حکومت ولی فقیه که منصب افتا، یکی از مناصب فقیه حاکم است، برای سایرین از فقها هم این منصب وجود دارد؟ به بیان دیگر، آیا با به فعلیت رسیدن ولایت یک مجتهد جامع شرایط اجتهاد، امکان تعدد منصب افتا وجود دارد یا اینکه مانند سایر مناصب از جمله ولاء و قضا از دیدگاه اندیشه انتصاب، دیگر منصبی نیست تا سایرین به آن برسند؟

برخی از اندیشمندان معتقدند که یکی از مناصب و اختیارات مسلم فقیه جامع شرایط، مرجعیت در فتوا است و روایات در این مقام در منصب بودن مرجعیت فتوا برای فقیه در عصر غیبت جایی برای بحث نمی‌گذارند و لازمه منصب بودن مرجعیت افتا، اذن از جانب مقام ولایت امر است و روایات وارده در این مقام، این حق تصدی را به فقهای شایسته اعطا نموده‌اند. در نتیجه هر فقیه جامع شرایط در عصر غیبت، بر اساس فقاقت، حق تصدی مرجعیت افتا را دارد و با توجه به عمومیت رخصت صادره از معصومین : به این مقام منصوب شده است و عموم اذن و حق تصدی مرجعیت فتوایی برای فقیه در عصر غیبت که تشیع فاقد تشکیلات حکومتی است، قابل قبول و مورد تصریح روایات است و جای تردید نیست، ولی آیا عموم اذن، حتی در صورت بوجود آمدن تشکیلات حکومتی که مطابق آیین و سنت الهی ایجاد شده است، ثابت است؟ و هر فقیه جامع شرایط بدون مراجعه به مقام ولایت امری موجود و کسب اجازه خاص از او می‌تواند با تکیه به اذن عام صادر شده متصدی مرجعیت افتا گردد؟ (معرفت، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸-۱۳۵).

در پاسخ به این سؤال بیان شده است:

بدون تردید پاسخ به این پرسش منفی است؛ زیرا چنین چیزی با قانون نظم که بر تمامی تشکیلات حکومتی اسلام حاکم است، منافات دارد؛ چون تشکیلات، یعنی نظام و هر چه بر خلاف نظم باشد، در منطق تشکیلاتی محکوم است و نیازنداشتن افتا به اذن ولی امر حاضر با فرض منصب بودن آن سازگار نیست (همان، ص ۱۳۸).

بنا بر این دیدگاه، در صورت عدم اذن فقیه حاکم برای سایر فقهای جامع شرایط مشروعیت منصب افتا حاصل نمی‌گردد، لذا دیگر تقلید جایگاهی ندارد.

اما در مقابل این دیدگاه، نگاه دیگری وجود دارد، مبنی بر اینکه سمت‌های مهم فقیه جامع الشرائط عبارت‌اند از: افتا، قضا و ولاء. هیچیک از اینها با تفویض از طرف جمهور مردم حاصل نمی‌شود، بلکه از طرف صاحب شریعت به او داده شده است؛ مثلاً هنگامی که وی به اجتهاد مطلق رسید، حق تقلید از او مسلوب و سمت افتا به او داده می‌شود و این سمت، بالفعل حاصل است؛ خواه فتوای او فقط در کتاب‌های علمی محفوظ بماند، خواه توسط مردم اجرا شود و رجوع و عدم رجوع مردم به وی هیچ تأثیری در ثبوت و سقوط این مقام ندارد و در ادامه به این نکته تصریح می‌کنند که در صورت تعدد فقیهان، راجع به سمت‌های انشایی افتا و قضا تأثیری ندارد و اگر تراجمی فرض شود، راجع به مرحله اعمال حق و تنفیذ سمت است، نه راجع به مرحله ثبوت اصل سمت (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۴۳۶-۴۳۴).

در نتیجه این نگاه، فرض وجود تعدد فتوا در عصر حکومت اسلامی فقیه وجود دارد؛ با این شرح که فتاوی فقیه حاکم معیار تقنین است و فتاوی سایر فقها هم اعتبار شرعی خود را دارا هستند، اما سؤال در اینجا این است که آیا در مسائل اجتماعی، باید به نظر رهبر و قانون نظام اسلامی عمل کرد یا باید به نظر مرجع تقلید عمل کرد؟ در پاسخ گفته شده است که در مسائل اجتماعی، آنجایی که به سیاست کلی نظام اسلامی بر می‌گردد، باید از ولی فقیه و قانون رسمی مملکت اطاعت کرد، ولی برخی از مسائل اجتماعی که در عین اجتماعی بودن، کاری به نظام ندارد؛ نظیر تعطیلی‌هایی که برابر سنت مردم است؛ مثلاً مردم یک روزی را برای ولادت پیامبر و امام یا شهادت امام معصوم تعطیل کنند، مغازه‌هایشان را ببندند و در مراسم مذهبی شرکت کنند، در این موارد که مخل به نظام و سیاست‌های آن نیست، مانعی ندارد و اجازه از دولت نمی‌خواهد؛ زیرا مزاحمت نظام حرام است، نه بیش از آن. بنابراین: ۱. اگر کاری فردی باشد، نیازی به اذن و اجازه گرفتن از حکومت نیست. ۲. اگر کاری اجتماعی باشد، ولی مزاحمت با نظام اسلامی ندارد، باز هم در اختیار خود افراد است و اذن نمی‌خواهد. ۳. اگر از امور

اجتماعی است و به سیاست نظام مربوط می‌شود و ترکش مخل به نظام است، باید از رهبر و قانون اسلامی کشور اطاعت کرد و قانون، بر اراده اشخاص در این امور مقدم است (همان، ص ۴۷۱). بنابراین، این بیان ادله تبعیت از ولایت فقیه مقدم بر ادله تقلید است و در مجموع از نگاه ساختار سیاسی اندیشه انتصاب و اندیشمندان، این نظریه در فقه معاملات؛ آنجا که مربوط به مباحث حکومتی می‌شود، تقلید یا موضوعاً جایگاهی ندارد و یا اینکه تقلید محکوم است و ولایت فقیه حاکم در نهایت جایی برای تقلید و حتی احتیاط در این حوزه در عصر تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر اندیشه انتصاب وجود ندارد.

ب) تقلید در عبادات

در این حیطة با توجه به اینکه یک مبحث فردی و شخصی است، نیازی به اذن و اجازه‌گرفتن از حکومت نیست. بنابراین، در این حوزه افتا و تقلید از ولی فقیه با تقلید از سایر فقها تداخلی ندارند و فقیه حاکم به‌عنوان یک مجتهد و یا مرجع تقلید، فتاوا و مقلدین خاص خود را دارد، اما اگر از زوایه منصب‌بودن به سمت مرجعیت تقلید نگریسته شود و اینکه این عموم اذن و حق تصدی مرجعیت فتوایی برای فقیه در عصر غیبت که تشیع فاقد تشکیلات حکومتی است، قابل قبول و مورد تصریح روایات است و جای تردید نیست، ولی اینچنین نیست که عموم اذن، حتی در صورت بوجود آمدن تشکیلات حکومتی که مطابق آیین و سنت الهی ایجاد شده است، ثابت باشد؛ چراکه چنین چیزی با قانون نظم که بر تمامی تشکیلات حکومتی اسلام حاکم است، منافات دارد؛ زیرا تشکیلات، یعنی نظام و هر چه بر خلاف نظم باشد، در منطق تشکیلاتی محکوم است و نیازنداشتن افتا به اذن ولی امر حاضر با فرض منصب‌بودن آن سازگار نیست (معرفت، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸). بنا بر این دیدگاه، در صورت عدم اذن فقیه حاکم، برای سایر فقهای جامع شرایط منصب افتا و مشروعیت آن حاصل نمی‌گردد. لذا اگر ایشان به دیگران اذن ندهد، دیگر تقلید از غیر فقیه حاکم اصلاً جایگاهی ندارد.

نتیجه گیری

در این پژوهش بیان می‌گردید که دین؛ یعنی خواسته و اراده پروردگار از انسان مؤمن و یکی از ابعاد دین، بعد احکام فقهی و حقوقی است که در عصر غیبت امام زمان (عج) از سه راه اجتهاد، تقلید و احتیاط رسیدن به خواسته و اراده آفریدگار ممکن است و در اینکه در عصر غیبت در تمام ابواب فقهی؛ چه فقه عبادات و چه فقه معاملات، تقلید بدون هیچ تفاوتی ممکن و مشروع است، بحثی نیست و متعددبودن مرجعیت هم منعی ندارد، اما در صورت تشکیل حکومت اسلامی با رهبری فقیه جامع الشرائط بر مبنای اندیشه انتصاب با توجه به اجتماعی بودن مباحث فقه معاملات، دیگر بحثی به‌عنوان تقلید و دوگانه‌ای به‌عنوان مرجعیت و رهبری وجود ندارد و مسلمان در محدوده این حکومت موظف به پذیرش قوانین است؛ خواه به دلیل حاکمیت ادله تبعیت از ولایت فقیه بر ادله تقلید باشد و خواه به دلیل موضوعیت نداشتن تقلید. در باب فقه عبادات هم دو نظر وجود دارد: برخی از پیروان اندیشه انتصاب، سمت افتا را منصب می‌دانند و با فعلیت ولایت یک فقیه، دیگر فقها بدون اذن و اجازه حق افتا ندارند. در نتیجه در صورت عدم اذن ایشان در باب فقه عبادات هم تنها نظر فقیه حاکم ملاک است، اما از نگاه دیگران، سایر فقها در فقه عبادات مستقل هستند و دوگانه مرجعیت و رهبری هنوز وجود دارد.

منابع و مأخذ

۱. ابن فارس، ابو‌الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۵، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.
۲. امام خمینی، سید روح‌الله، تحریر الوسیله، مترجم: علی اسلامی، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲۱، ۱۴۲۵ق.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله، توضیح المسائل (محشی - امام خمینی)، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۸، ۱۴۲۴ق.
۴. تبریزی، جواد بن علی، استفتاءات جدید (تبریزی)، ج ۱، قم: بی‌نا، بی‌تا.
۵. جعفرپیشه فرد، مصطفی، مفاهیم اساسی ولایت فقیه، قم: مرکز تحقیقات علمی دبیرخانه مجلس خبرگان، ۱۳۸۰.

۶. جمعی از پژوهشگران، زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت :، ج ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت :، ۱۴۲۶ق.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، ج ۳، قم: انتشارات اسراء، چ ۵، ۱۳۸۸.
۸. جوادی آملی، عبدالله، نسیم اندیشه دفتر سوم، قم: انتشارات اسراء، چ ۲، ۱۳۸۹(الف).
۹. جوادی آملی، عبدالله، نسیم اندیشه دفتر چهارم، ج ۴، قم: انتشارات اسراء، چ ۵، ۱۳۸۶.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، قم: انتشارات اسراء، چ ۹، ۱۳۸۹(ب).
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: انتشارات اسراء، چ ۴، ۱۳۸۹(ج).
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۲، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۱۳. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، مشهد مقدس: انتشارات علامه طباطبایی، چ ۲، ۱۴۲۱ق.
۱۴. خامنه‌ای، سید علی بن جواد، ولایت و حکومت، تهران: چاپ سلمان فارسی، چ ۳، ۱۳۹۳.
۱۵. دلمی، حمزة بن عبد العزیز، المراسم العلویة و الأحکام النبویة، قم: منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
۱۶. شریف مرتضی، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۱۷. شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، ج ۱، قم: کتابفروشی مفید، بی تا.
۱۸. شهید اول، محمد بن مکی، ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة، ج ۳، قم: مؤسسه آل البيت :، ۱۴۱۹ق.
۱۹. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فى اللغة، ج ۵، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.
۲۰. قاسمی، محمد علی و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامی رضوی، فقیهان امامی و عرصه‌های ولایت فقیه، ج ۱، مشهد مقدس: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۴۲۶ق.
۲۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۶، ۱۴۱۲ق.
۲۲. کاشانی، محمد علی بن ملا مهدی، رساله فى جواز بیع الوقف، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت :، ۱۴۲۶ق.

۲۳. کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین، رسائل المحقق الکرکی، ج ۳، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۴. لکزایی، شریف، بررسی تطبیقی نظریه های ولایت فقیه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ج ۲، ۱۳۸۶.
۲۵. محدث قمی، شیخ عباس، الغایة القصوی فی ترجمة العروة الوثقی، ج ۱، قم: منشورات صبح پیروزی، ۱۴۲۳ق.
۲۶. مدرسی طباطبایی، سید حسین، مقدمه ای بر فقه شیعه، مترجم: محمد آصف فکرت، مشهد مقدس: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۷. مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن، الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد، ج ۱، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۲۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، تهران: مرکز کتاب لترجمة و النشر، ۱۴۰۲ق.
۲۹. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید، ج ۴، ۱۳۸۹.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ۷، ۱۴۲۷ق.
۳۱. ملک افضل، محسن، «جایگاه و اعتبار مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی»، فصلنامه علمی - پژوهشی حکومت اسلامی، سال سیزدهم، ش ۴۸، تابستان ۱۳۸۷.
۳۲. منتظری، حسینعلی، رساله استفتاءات، ج ۳، قم: بی نا، بی تا.
۳۳. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوالفضل، ج ۸، قم: مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ق.
۳۴. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، رسائل و مسائل (للنراقی)، ج ۱، قم: کنگره نراقیین، ملا مهدی و ملا احمد، ۱۴۲۲ق.
۳۵. هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، قم: مؤسسه خانه فرهنگی خرد، ۱۳۸۹.